## مجلس بیست و چهارم

### معنای «معروف» و «منکر» در فرهنگ اسلام و جاهلیّت (1)

أعوذ باللَه من الشّیطان الرّجیم

بسم اللَه الرّحمٰن الرّحیم

الحمدُ لِلّهِ ربّ العالَمینَ و صلَّی اللَه علیٰ سیّدِنا و نبیِّنا

و حَبیب ِقُلوبِنا و طَبیبِ نُفوسِنا أبی‌القاسمِ المصطفیٰ مُحمّدٍ

و علیٰ أهلِ بَیتهِ الطّیّبینَ الطّاهرینَ المَعصومینَ

و اللّعنةُ علیٰ أعدائِهم أجمَعینَ إلی یَومِ الدّین

قال اللَه تعالیٰ فی کتابهِ:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾؛[[1]](#footnote-1)

«ای رسول خدا، اوّل: همیشه عفو را در برنامۀ خودت قرار بده، و در آن مواردی که باید عفو نمود، عفو کن و انتقام نگیر! (لذّتی در عفو است که در انتقام نیست!) دوّم: عمل به عُرف و امر به عرف و کار پسندیده و نیکو بنما! سوّم: از جاهلین و افرادی که با اهوای خودشان می‌خواهند با تو برخورد کنند، اعراض کن!»

###### معنای عرف و معروف

آیه دلالت دارد بر اینکه انسان باید همیشه از عرف و از مطلب معروف تبعیّت کند. حالا عرف چیست و عمل پسندیده به چه می‌گویند؟ و اینکه خدا به رسولش امر می‌کند که «امر به عرف کن» به چه معنایی است؟

در آیه‌ای از آیات داریم:

﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾؛[[2]](#footnote-2)

«همیشه باید در امّت اسلامی افرادی باشند که اینان مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند، و باید مردم را به هر عملی که خیر و صلاح امّت اسلام و افراد مسلمین است دعوت کنند. اینها باید در میان مردم امر به معروف کنند و باید به هر امر پسندیده و هر فعل پسندیده‌ای که معروف است و شناخته شده است و حُسن او آشکار است، دعوت کنند؛ و در مقابل، از منکر هم باید مردم را بپرهیزانند و نهی کنند، و مردم جاهل را که اطّلاعی بر حُسن و قبح شرعی و عقلی ندارند، متوجّهِ معروف و منکر کنند!»

###### علّت عدم حجّیت عمل مردم و عُرف جامعه در تشخیص معروف و منکر

عرض شد با توجّه به مطالب گذشته، عمل عرف و مردم نمی‌تواند ملاک برای خیر و فساد باشد. مردم در تشخیص صلاح و فساد، دارای افکار ناقص هستند؛ سالیان سال عمل خود را براساس یک شایعه قرار می‌دهند و بعد متوجّه می‌شوند که دروغ است. خب اگر قوّۀ تشخیص داشتند، از اوّل می‌فهمیدند! ده‌ها سال زندگی خود را براساس یک مطلب کذب قرار می‌دهند و بعد متوجّه می‌شوند که اشتباه بوده است؛ معلوم می‌شود قوّۀ تشخیص نداشته‌اند!

پس این آیۀ مبارکه که می‌فرماید: ﴿وَلۡتَكُن مِّنكُمۡ أُمَّةٞ يَدۡعُونَ إِلَى ٱلۡخَيۡرِ وَيَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾، منظور از معروف، کدام معروف است؟ آیا معروفی که عرف به آن معروف عمل می‌کند؟ و به‌عبارت دیگر، تشخیص معروف با عرف و با مردم است؟ أبداً؛ اهواء و آراء مردم در تشخیص یک معروف دخالت دارد و این نمی‌تواند ملاک برای معروف و منکر باشد! هر فرهنگ و هر تمدّن و جامعه‌ای به مقتضای آراء جاهلی که دارد، اموری را معروف قرار می‌دهد و اموری را منکر؛ چه‌بسا این امور از نقطۀ نظر ثبوت و واقعیّت در دو نقطۀ مقابل هم قرار گرفته

باشند؛ ﴿وَإِن تُطِعۡ أَكۡثَرَ مَن فِي ٱلۡأَرۡضِ يُضِلُّوكَ عَن سَبِيلِ ٱللَهِ﴾.[[3]](#footnote-3) اموری که مردم به آن عمل می‌کنند و تخطّی از آن را منکر می‌پندارند، چه‌بسا تفاوت فاحشی با امور ثبوتی و نفس‌الأمری داشته باشد و بَونِ بعیدی با واقعیّت داشته باشد؛ لذا عمل مردم نمی‌تواند ملاک برای عمل ما قرار بگیرد. خیال می‌کنم مطالبی که در روزهای گذشته در این‌باره عرض شد، کافی و وافی برای ادای این منظور باشد.

###### «کشتن فرزندان از ترس تنگدستی» نمونه‌ای از امور پسندیده در عرف جاهلیّت

در جاهلیّت به‌خاطر ترس از إملاق و تنگدستی، فرزندان خودشان را می‌کشتند و کشتن فرزند را برای راحتی زندگی، یک امر پسندیده‌ای می‌پنداشتند! اگر می‌خواهی راحت زندگی کنی، بچّه‌هایت را بکش! اگر می‌خواهی آسایش داشته باشی، فرزندانت را به قتل برسان! اگر می‌خواهی در این دنیا بی‌دردسر زندگی کنی، بچّه‌هایت را از بین ببر!

﴿وَلَا تَقۡتُلُوٓاْ أَوۡلَٰدَكُمۡ خَشۡيَةَ إِمۡلَٰقٖ﴾؛ «به‌خاطر ترس از تنگدستی فرزندانتان را نکشید و از بین نبرید!»

﴿نَّحۡنُ نَرۡزُقُهُمۡ وَإِيَّاكُمۡ﴾؛[[4]](#footnote-4) «روزی آنها به دست ما است و ما بر طبق تقدیر و اندازه‌ای که مقدّر کرده‌ایم، روزی آنها را می‌رسانیم.»

شما کاری نداشته باشید و به تعهّد خودتان عمل کنید! این بچّه اگر مریض شد به شما ربطی ندارد، این بچّه اگر سالم ماند به شما مربوط نیست، این بچّه اگر از دنیا رفت به شما ربطی ندارد! شما چه‌کاره هستید؟! مگر حیات خود شما به دست خودتان است؟! شما عرضه ندارید یک ثانیه خودتان را نگه‌دارید، آن‌وقت به فکر دیگری هستید؟! بر طبق وظیفه‌ای که دارید باید تعهّدتان را انجام بدهید، دیگر هر طوری شد به شما مربوط نیست!

###### «زنده‌به‌گور کردن دختران» نمونه‌ای از غیرت جاهلی

در آیۀ شریفه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٞ \* يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓ أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمۡ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِ أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ﴾.[[5]](#footnote-5)

براساس غیرت جاهلی و غیرت غیرمنطقی و باطله‌ای که بر قبایل عرب حاکم بود، اگر آنها دارای دختری می‌شدند، از این قضیّه بسیار متأثّر می‌شدند؛ غیرت اعراب جاهلی اجازه نمی‌داد که آنها دخترانشان را شوهر بدهند و احساس کنند دخترانشان زیردست مردان قرار گرفته‌اند و آنها بر اینها حکومت دارند و امر و نهی می‌کنند!

این غیرت، غیرت غیر مشروع و غیر واقعی و غیر منطقی و باطل است که بر آن قبایل حاکم بود. به مقتضای این امر معروف و پسندیدۀ در میان آنها، اگر دختری زاییده می‌شد، او را زنده‌به‌گور می‌کردند و از بین می‌بردند!

﴿وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ \* بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ﴾؛[[6]](#footnote-6) «وقتی‌که از آن زنده‌به‌گور رفته در روز قیامت سؤال بشود: به چه گناهی و برای چه او را زنده‌به‌گور کردید؟!»

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلۡأُنثَىٰ ظَلَّ وَجۡهُهُۥ مُسۡوَدّٗا وَهُوَ كَظِيمٞ﴾؛ «صورتش سیاه می‌شد که عجب، دختر زاییده شده است! (چرا پسر نیست؟!)»

﴿يَتَوَٰرَىٰ مِنَ ٱلۡقَوۡمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓ﴾؛ «این‌قدر این مسئله در میان آنها منکر و ناپسند بود که وقتی به او اطّلاع می‌دادند، از قوم و قبیلۀ خودش فرار می‌کرد و خودش را نشان نمی‌داد!»

﴿أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمۡ يَدُسُّهُۥ فِي ٱلتُّرَابِ﴾؛ «و بعد با خود تصمیم می‌گرفت که آیا این دختر را با پستی و با ذلّت نگه دارد و این ننگ را برای مدّت‌های مدید به خود بخرد و آن را بزرگ کند، یا اینکه خودش را راحت کند و از این ننگ بیرون بیاورد و او را زنده‌به‌گور کند؟!»

عجبا! غیرت جاهلی که در میان آنها معروف است، کار را به جایی می‌رساند که یک موجود زنده و بشرِ حی و یک انسان را که دارای استعدادات و مطالب و غرائز است، زنده‌به‌گور می‌کنند! این امر منکَر چنان در میان آنها معروف می‌شود، و

امر معروف که پرورش و تربیت دختر است، آن‌چنان در میان آنها منکر می‌شود که آنها این عمل قبیح را انجام می‌دهند و افتخار هم می‌کنند![[7]](#footnote-7)

﴿أَيُمۡسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ﴾؛ «آیا با ننگی و با ذلّت این دختر را نگه دارد؟!»

خیلی عجیب است! ببینید این مطلبی را که عرف در آن‌موقع می‌پسندد، آیا واقعاً صحیح است؟! و آیا رسول خدا موظّف به این مسئله است و به این ترتیب، امر به عرف کند؟! و آیا ﴿يَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾ متوجّه این قضیّه می‌شود؟! یا اینکه نه‌خیر، کار مردم ملاک برای عمل نیست و عمل و قضاوت‌ها و سنّت‌های مردم، ملاک برای عمل نیست؛ چون مردم در اهواء و آراء جاهلی بسر می‌برند و با احساسات به قضایا نگاه می‌کنند و عمل آنها نمی‌تواند ملاک برای عمل باشد!

###### «طواف با بدن عریان» ناشی از تطبیق غلط مسئلۀ تقدّس کعبه در عرف جاهلیّت

در آیۀ دیگری داریم:

﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمۡ عِندَ ٱلۡبَيۡتِ إِلَّا مُكَآءٗ وَتَصۡدِيَةٗ﴾؛[[8]](#footnote-8) «اعراب جاهلی وقتی برای حج می‌آمدند، به دور کعبه می‌گردیدند و طواف می‌کردند و سوت می‌کشیدند و دست می‌زدند!»

به‌به بیا و ببین چه می‌کنند! این مردم، همین اعراب جاهلی، وقتی‌که برای حج می‌آیند و به دور کعبه می‌گردند، از نقطۀ نظر انجام مناسک حج، دارای افکار و عقائدی هستند و با توجه به آن فلسفه و غریزه و فطرت و مسائلی که خداوند به آنها عنایت کرده است، ممکن است بعضی از مسائل را ادراک کنند، و از نقطه‌نظر کلّی ممکن است مطلب درست باشد؛ امّا پیاده کردن قضیّه و نحوۀ اجرای آن مسئلۀ کلّی مطرح است که گاهی از اوقات به‌جای «شَغَلَتنا»، «شَدُرُسنا» درمی‌آید![[9]](#footnote-9)

آنها می‌گویند: مکان بیت‌اللَه مکان مقدّسی است، کعبه مکان مقدّسی است و

بیت‌اللَه است، کسی که وارد آن مکان می‌شود باید پاک باشد، باید از آلایش دنیا معرّا باشد، نباید زر و زیور و امثال ذلک به خودش ببندد؛ همۀ اینها عقاید آنها در آن زمان بود. بنابراین حالا که قضیّه از این قرار است، پوشیدن لباس، و زر و زیور به خود بستن و... تمام اینها با آن اهداف و منویّات در تعارض است، پس لباسمان را دربیاوریم! زن و مرد لخت و عور به دور کعبه می‌گردیدند و طواف می‌کردند[[10]](#footnote-10) و سوت می‌کشیدند و دست می‌زدند! این طواف آنها می‌شود! خب معلوم است که این طواف عاقبتش به کجا می‌رسد!

این غلط اجرا کردن آن فلسفه در مقام اجرا است! اسلام همان فلسفۀ عالی حج را به‌صورت صحیح اجرا می‌کند؛ اسلام می‌گوید: اگر تو بخواهی این عمل را انجام بدهی، با اصل آن فلسفه و مرام در تعارض است؛ تو دارای غرائز هستی، دارای شهوت هستی، دارای احساس هستی، تو هنوز به مقام تجرّد و به مقام کمال أتمّ نرسیده‌ای و شهوت در وجود تو حاکم است، تو الآن دارای شهوت و غریزه هستی، دارای عواطف و احساسات بشری هستی، تو نمی‌توانی با موجودی برخورد کنی و بتوانی جلوی احساسات خودت را بگیری و بتوانی جلوی این غرائز را بگیری! (من روی این مسائل خیلی دقّت دارم و نمی‌توانم مطلب را بیش از این باز کنم!) حالا که غرائز تو به یک غرائز صحیح تبدیل شده است و افکار تو به یک افکار صحیح تبدیل شده است، روی این حساب هر عملی که موجب تهییج غرائز و موجب تحریک شهوت و تهییج این غرائز مادی پنهان در وجود انسان بشود، به حکم عقل و فطرت و به حکم شرع محکوم است! بنابراین، این حج گرچه در راستای آن هدف انجام می‌گیرد، چون منافی با آن اهداف است، بنابراین خود این حج از نظر اسلام محکوم است!

﴿أَلَا سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ﴾[[11]](#footnote-11)؛ «اینها اشتباه می‌کنند!»

بنابراین هر عملی که در جامعه به‌وقوع بپیوندد و موجب برخورد بین زن و مرد بشود، صدای زن را مرد بشنود و موجب تهییج بشود، این عمل صحیح نیست و ناپسند است!

###### کیفیّت تطبیق مسئلۀ تقدّس کعبه در شرع اسلام

اسلام همین عمل را به‌صورت صحیح و به‌صورت منطقی درمی‌آورد و می‌گوید: درست است که این مکانِ مقدّسی است، و اظهار شخصیّت در این مکان ممنوع است، اظهار علم و شئونات دنیوی در این مکان ممنوع است، اظهار ثروت در این مکان ممنوع است، اینجا حجّ است و اینجا حرم خدا است، و غیر در حرم خدا راه ندارد، در حرم خدا تقیّدات راه ندارد، این تقیّدات برای خارج از اینجا است؛ خارج از اینجا برو و هر کاری خواستی بکن! وقتی اینجا می‌آیی، نه علم داری، نه ثروت داری، نه رئیس هستی، نه مرئوس هستی، نه آمر هستی و نه مأمور هستی، یک فرد عاری از تمام شئونات اجتماعی هستی! حالا به‌جهت انطباق بین ظاهر و باطن، ظاهر را طوری قرار می‌دهیم که نمایانگر و نشان‌دهندۀ باطن باشد؛ دوتا پارچه، یکی به کمرت می‌بندی و یکی هم روی دوشت می‌اندازی، و دیگر تمام است! احرامت حتّی اگر به اندازۀ یک سانت دوخته باشد، درست نیست؛ اگر به این لباس زر و زیوری باشد درست نیست؛ اگر همین انگشتری که مستحب است، جهت زینت باشد صحیح نیست؛ ساعتی که به دست می‌بندی اگر جنبۀ زینتی داشته باشد صحیح نیست؛ تمام اینها را باید کنار بگذاری! فخر فروختن حرام است، دشنام دادن حرام است؛ مسائلی که آن مسائل، شخصیّت انسان را مطرح می‌کند، تمام آنها را باید کنار بگذاری، و فقط و فقط «لَبّیکَ اللَهمّ لَبّیکَ» و السّلام! این فلسفۀ حجّ می‌شود!

بنابراین ما می‌بینیم آن عملی که مردم صحیح می‌پندارند، آن عمل صد در صد منکر است؛ و آن عملی که منکر می‌دانند، صد در صد صحیح و مطابق با واقع است! پس چطور ممکن است که شارع امر کند به ﴿وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ﴾؟! کجا پیغمبر می‌تواند مردم را امر کند به ﴿وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ﴾؛ «عرفیّات و آنچه را مربوط به عُرف است انجام بدهید»؟! ابداً امکان ندارد!

در اینجا مسئله مربوط به این بود که ما در قضیّۀ عمل به عرف، خود عرف را در نظر بگیریم، نه خود را جدای از عرف؛ به‌عبارت دیگر، از نقطۀ نظر عمل، ملاک ما برای عمل، جامعه و افراد باشد. در اینجا قطعاً این مسئله عرفی نیست، بلکه خلاف عرف است و اسلام تمام همّ و غمّش بر رد و محکوم کردن و کوبیدن این عمل است! این یک مطلب است.

###### محدودۀ حجّیت عمل معروف و پسندیده نزد وجدان بشری

مطلب دیگر اینکه یک‌وقت ما خود عمل را فی‌حدّ نفسه نگاه می‌کنیم و می‌بینیم؛ من‌باب‌مثال: فرض کنید اگر کسی در دنیا هم وجود نداشته باشد، و تنها من در این دنیا باشم، آیا باید این عمل را انجام بدهم یا ندهم؟ به‌عبارت دیگر، مسئله در اینجا به شخص برمی‌گردد، نه به جامعه؛ و اگر جامعه‌ای هم وجود نداشته باشد، خودِ فرد در اینجا چه لحاظی می‌تواند بکند و خود شخص چه عملی باید در اینجا انجام بدهد؟

در اینجا مسئله به دو صورت است:

###### تضادّ پسندیده‌بودن إحیاء قبرستان‌ها با ملاک شرع مبنی بر عبرت‌گرفتن از قبرستان‌ها

صورت اوّل: یک‌وقت آن عملی که من انجام می‌دهم و آن را عرف می‌دانم، خودش فی‌حدّ نفسه عمل صحیحی است، امّا با ملاکاتی که شارع قرار داده است، در تضاد است؛ من‌باب‌مثال: فرض کنید می‌بینیم که إحیاء قبرستان، گل‌کاری و کاشتن درخت و سرسبز نمودن قبرستان‌ها خودش فی‌حدّ‌نفسه یک عمل خیلی خوبی است و در شرع هم وارد شده است، و إحیاء و عمران اراضی یکی از دستورات أکید شرعی است! چقدر ما در شرع دستور داریم:

اراضی را آباد کنید و کشاورزی کنید! کسی که اراضی را آباد کند، به هر درختی که در روی زمین بکارد، خدا به او یک درخت در بهشت می‌دهد، و خدا به او چقدر ثواب می‌دهد![[12]](#footnote-12)

و ما از این دسته روایات زیاد داریم؛ ولی صحبت در این است که اگر این عمل را در قبرستان انجام بدهیم، آیا این عمل با آن ملاک کلّی که شارع در اختیار ما

قرار داده است، در تضاد است یا در تضاد نیست؟

می‌بینیم که در تضاد است، چون قبرستان باید محلّ عبرت باشد، قبرستان باید جایی باشد که مردم وقتی می‌روند عبرت بگیرند؛ نه اینکه به گل و بلبل نگاه کنند و با باغ و ﴿جَنَّـٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾[[13]](#footnote-13) اشتباه بگیرند، آن دیگر محلّ عبرت نیست! مردم وقتی‌که وارد قبرستان می‌شوند و نظر به این قبور می‌کنند، باید روزی این مسئله برای آنها هم تداعی بشود!

من اخیراً روزی در همین بهشت زهرای طهران رفتم، وقتی‌که وارد این بهشت زهرا شدم و برگشتم، تنها چیزی که ابداً در نظرم نیامد، عبرت از این مردگان بود! این‌قدر درخت و گل و دسته‌های گل و بیا و برو و امثال ذلک بود که ابداً برای بنده عبرت نبود! حالا شاید بنده این‌طور بودم ولی شما فرق می‌کنید! من فقط به این درختان سرسبز و گل‌ها و دسته‌های گل و اینها نگاه می‌کردم تا اینکه یکی دو ساعتی که آنجا بودیم، تمام شد و رفت! این چه قبرستانی است؟! کجای این مورد نظر شرع است؟! کجای این مورد نظر شارع است؟! این‌همه در روایات تأکید داریم که اقلاً هفته‌ای یک بار به قبرستان بروید، صبح پنجشنبه را هم انتخاب کنید و بین‌الطّلوعین هم باشد![[14]](#footnote-14)

مرحوم قاضی در دستوری به شاگردانشان فرموده‌اند:

صبح در بین‌الطّلوعین به قبرستان بروید، و یک فاتحه بخوانید ـ حتّی قرآن هم نخوانید ـ و کناری بنشینید و سکوت کنید و به عاقبت کار بیندیشید![[15]](#footnote-15)

ببینید یک روز اینها در همین قبرستان می‌آمدند و به‌جای شما می‌نشستند و برای مردگان فاتحه می‌خواندند، الآن شما برای اینها آمده‌اید و فردا دیگران برای شما

می‌آیند! اینها را در ذهن بیاورید! با گل و بلبل و سرو و سنبل، آیا یک‌چنین معنایی در ذهن می‌آید؟! ابداً نمی‌آید! بروید و بنشینید و تأمّل و تفکّر کنید! امّا می‌بینیم که در قبرستان‌های ما دارند درخت می‌کارند و از بین می‌برند و از صورت مقابری درمی‌آورند و تبدیل به پارک و تفریحگاه و تفرّجگاه می‌کنند؛ تمام اینها خلاف اسلام است!

این مسئلۀ گل‌کاری فی‌حدّنفسه خوب است، ولی پیاده کردن این مسئله در این جایگاه، چون مخالف با آن ملاک شرع است، اشکال دارد و نباید انجام داد!

###### تعارض استحباب صلۀ رحم در ایّام نوروز با حرمت إحیای سنّت غیراسلامی نوروز

من‌باب‌مثال: صلۀ رحم خیلی خوب است، دید و بازدید با اقوام خیلی خوب است، رفت‌وآمد با آنها موجب ائتلاف و استیناس می‌شود؛ تمام اینها خوب است! چقدر ما در روایات راجع به این رفت‌وآمدها تأکید داریم! چقدر راجع به الفت تأکید داریم:

خداوند جامعه‌ای را که باهم در انس و الفت نباشند، مبغوض می‌دارد؛ و خداوند جامعۀ مسلمینی را که با هم در انس و ائتلاف باشند، محبوب می‌دارد![[16]](#footnote-16)

این‌قدر ما روایات و دستور و امثال ذلک در مورد رفت‌وآمدها و صلۀ رحم‌ها و رسیدن به حوائج دیگران تأکید داریم، إلی‌ماشاءاللَه![[17]](#footnote-17) تمام اینها به‌جای خود محفوظ؛ امّا دید و بازدید در نوروز اشکال دارد و نباید انجام داد، چون این سنّت، سنّت فُرس و سنّت جاهلی است و اسلام این سنّت را محکوم کرده است! نوروز نباید در اسلام باشد و عید نوروز حرام است![[18]](#footnote-18)

منصور دوانیقی در سالی که می‌خواست به مکّه برود و مصادف با ایّام حَمَل شده بود، به مدینه آمد و بار عام داد: ایّام نوروز است، افراد تشریف بیاورند و صله بگیرند! به دنبال موسی بن جعفر فرستاد، حضرت پیغام دادند که من نمی‌آیم، با این عبارت:

إنّه سنّةُ الفُرسِ؛ «این سنّت که هر سال نوروز را جشن بگیرند، سنّت فُرس، زرتشتی‌ها، گبرها و افراد جاهلی است!»

و محاها الإسلامُ؛[[19]](#footnote-19) «اسلام این سنّت جاهلیّت را محو کرده و کنار گذاشته است.»

بالأخره اسلام هم خودش مکتب دارد، ما که مثل سابقی‌ها و شاهنشاه نیستیم که بگویند: «ما تاریخ دو هزار و پانصد ساله داریم!» ما که مثل این ملّیون نیستیم که بگویند: «ما اوّل ایرانی هستیم و بعد مسلمانیم!» مبارک خودشان باشد! ما مسلمانیم؛ چه ایرانی باشیم، چه افغانی باشیم، چه هندی باشیم، چه پاکستانی و چه عرب! مسلمان، مسلمان است؛ چه فرقی می‌کند؟!

###### لزوم جایگزینی مرز عقیدتی به‌جای مرز جغرافیایی در ممالک اسلامی

لذا در مملکت اسلامی مرز وجود ندارد؛ مرزی که خطیّ روی یک تخته بکشند و آن را ترسیم کنند! آیا اسلام می‌گوید که این مرز است؟! آیا مرزی که با دو تا خطّ از سر بنده و غیر بنده دربیاید واقعاً مرز است؟! اسلام می‌گوید: مرز نداریم، بین ایران و پاکستان مرز نیست، آنها مسلمان‌اند و ما هم مسلمان هستیم و مرزی نیست! بین ایران و ممالک غرب مرز است، آنها کافرند و ما مسلمانیم؛ بین ما و ممالک استعماری مرز است، آنها مستعمرند و أیادی شیطان هستند و می‌خواهند بر جامعۀ اسلامی مسلّط بشوند. مرز آنجاست، نه اینکه مرز روی نقشه و جغرافیا باشد؛ این که مرز نیست! این خاک که همان خاک است! به جان شریف سرکار، این تپّه با آن تپّه، این کوه با آن کوه، این زمین با آن زمین هیچ فرقی نمی‌کند! ابداً، به اندازۀ یک سر سوزنی فرق نمی‌کند! مرز، مرز کفر و اسلام است، مرز شرک و ایمان است؛ نه مرز طبیعی![[20]](#footnote-20)

###### أرجحیّت ملاکات و سنّت‌های شرعی نسبت به سایر سنّت‌ها

لذا در اینجا باید خوب دقّت کنیم و ببینیم که مسئله از چه قرار است و مطلب به چه صورت است و اسلام دارد چه مسئله‌ای را برای ما به‌وجود می‌آورد، و ما در کجا داریم سیْر می‌کنیم، در کجا هستیم و این مطلب را از کجا گرفته‌ایم!

قبرستان باید جایی باشد برای اینکه مردم عبرت بگیرند! محلّ عبور و محلّ عبرت است! حالا اگر اینها را به باغ تبدیل کنیم، نمی‌شود! صلۀ رحم و دیدن، یکی از مسائل مهم است، حالا اگر قرار باشد که در نوروز باشد، نمی‌شود! امام کاظم علیه السّلام فرمودند:

و مَحاها الإسلامُ، و مَعاذَ اللَه أن نُحییَ ما مَحاهَ الإسلامُ؛[[21]](#footnote-21) «و اسلام آن را محو کرده است، و پناه بر خدا از اینکه ما إحیا کنیم آنچه اسلام آن را محو کرده و از بین برده است!»

و بر همین اساس، روایات مجعول را می‌توان با این روایات که ملاک را به‌دست می‌دهند، تشخیص داد؛ آن‌هم چه مجعولاتی!

عید ما عید غدیر است، عید ما عید فطر است، عید ما عید مبعث است و عید ما عید قربان است؛ اینها اعیاد ما هستند! اعیاد ما اعیاد ائمّه علیهم السّلام هستند و مجالس عزای ما تنها مجالس عزای ائمّه علیهم السّلام است؛ شیعه این را می‌گوید و ما غیر از این چیزی نداریم. حالا اگر قرار باشد که ما این دید و بازدید را در این ایّام نوروز انجام بدهیم، با آن ملاک کلّی در تعارض واقع می‌شود و محکوم است، و نباید انجام بدهیم! لذا برای به‌دست آوردن ملاک، باید خیلی دقّت کرد.

###### پسندیده‌بودن سنّت‌های عرفی غیر منافی با ملاکات کلّی احکام

صورت دوّم: ما یک سری کارهایی داریم که این کارها در زمان سابق نبوده است و با خود این ملاکات شرعی هم در تعارض نیست و چه‌بسا با کلّیات آنها در تفاهم و در توافق است و اشکالی ندارد؛ مثلاً چاه آب زدن، انهار جاری کردن، کاشتن درختان، مزارع را سرسبز و آباد نمودن، که تمام اینها ممدوح و مورد نظر شارع است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام و خود ائمّه چقدر باغ داشتند و به مزارعشان رسیدگی می‌کردند و آباد می‌کردند! یک روز امیرالمؤمنین را دیدند که بر مرکبی دارد محموله‌ای را می‌برد، شخصی از آن حضرت سؤال می‌کند: «یا علی، چه بر این مرکب

داری؟» حضرت می‌فرماید: «سی هزار (یا سه هزار) درخت خرما!»[[22]](#footnote-22) خب حضرت که دروغ نمی‌گوید! حضرت هسته‌های خرما را جمع کرده بود و داشت می‌برد که بیرون مدینه بکارد! هرگز زمین چنین نمی‌کند که آن هسته‌ای را که علی بکارد درنیاورد! سی هزار درخت خرما! حضرت تمام اینها را کاشت و آباد کرد و یک دانه از این درخت‌ها را هم برای خودش برنداشت و همه را وقف کرد! وقف فقرا، وقف قبیله‌ها، ایتام و... و همه در تاریخ ثبت است.

حضرت چشمه و قنات حفر می‌کردند و وقتی‌که آب بیرون می‌زد، برای فلان قبیله وقف می‌کردند؛ حضرت چاه می‌زدند و وقف می‌کردند برای کجا؛ و همه اسنادش در تاریخ هست.[[23]](#footnote-23)

خب این خیلی کار پسندیده‌ای است! حالا اگر ما در اینجا یک روز را به نام روز درختکاری قرار بدهیم، کار خیلی خوبی است و اشکالی ندارد و با آن ملاک منافاتی ندارد.[[24]](#footnote-24)

پرستاری و حمایت از مرضیٰ کار خیلی پسندیده و خیلی خوبی است. چه کاری بالاتر از این است که یک شخص برود و با مریضی که کسی ندارد و هم‌نشین و جلیسی ندارد، صحبت کند و کارها و مسائلش را انجام بدهد، مرهم بگذارد و با او صحبت کند؟! مداوای مریض و پرستاری از مریض خیلی خوب است. حالا اگر ما یک روز را به‌عنوان روز پرستار قرار بدهیم خیلی خوب است. چه اشکالی دارد؟! البتّه زن و مرد، نه فقط زن!

رعایت پدر و مادر خیلی خوب است؛ مهم‌ترین دستوری که ما داریم، رعایت

پدر و مادر است: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًا﴾؛[[25]](#footnote-25) بعد از توحید و بعد از انجام فرائض، هیچ عملی بالاتر از احترام به پدر و مادر و اطاعت از دستورات آنها نیست! این‌قدر تأکید آمده است؛ إلی‌ماشاء‌اللَه![[26]](#footnote-26) حالا اگر ما یک روز را به‌عنوان روز مادر قرار بدهیم خیلی مناسب است، البته روز پدر هم قرار بدهیم، یا روز پدر و مادر. چرا فقط مادر تنها؟! هر دو با هم: پدر و مادر؛ این خیلی خوب است!

###### راه وصول به ملاکات احکام شرعی

به‌طورکلّی اگر ما عمل خودمان را بر طبق آن ملاکاتی که در شرع داریم، قرار بدهیم، اشکال ندارد و خیلی هم پسندیده است؛ امّا نکته در اینجا است که رسیدن به آن ملاکات، کار هر کسی نیست! برای رسیدن به آن ملاکات باید فقه بخوانید، اصول بخوانید، تفسیر بخوانید، تاریخ ائمّه را بخوانید، اجتماعیّات بخوانید، باید فلسفه بخوانید، باید عرفان بخوانید و بعد از همۀ اینها، خودتان نیز باید به عرفان و روح شرع متحقّق شوید؛ اینجا است که همه پایشان می‌لغزد! گفت: «عالم شدن چه مشکل، آدم شدن محال است!» تمام اینها را که خواندی کافی نیست؛ باید روح شما روح شرع را مسّ کند و باید وجدان شما به عمق و حقیقت دین برسد و آن نفحات روحانی عالم قدس بر وجنات شما و بر ضمائر شما بتابد، وإلاّ نمی‌توانید و اصلاً نمی‌شود!

بله، عمل به ملاکات مستحسن است و عمل بر طبق آنها در جامعه به‌عنوان یک سنّت سنیّه خیلی ممدوح است؛ ولی ما چگونه به آنها دسترسی پیدا کنیم؟!

###### اهمّیت نگرش توحیدی در رسیدن به ملاکات حقیقی شریعت

یادم می‌آید چند سال پیش داشتم صحبت یکی از آقایان و علمای معروف، مرحوم حاج شیخ فضل‌اللَه محلاتی ـ مرد خوبی بود، خدا رحمتش کند ـ را می‌شنیدم؛ ظاهراً سال بعد از اینکه ایشان در آن قضیّۀ دلخراش سقوط هواپیما توسّط صدام لعین به شهادت رسیده بودند، صحبت ایشان را گذاشته بودند و من داشتم گوش می‌دادم. دیدم ایشان مطلبی گفتند، و من از آن مطلب به نکاتی رسیدم. ایشان مرد خوب و

خوش نفْسی بود و در کار خودش ظاهراً شخص صادقی بود، و من صحبتی از ایشان شنیدم و دیدم در صحبت‌های خودش قصد تقرّب و قصد خیر را لحاظ می‌کند؛ لذا برای ایشان طلب مغفرت و رحمت کردم. ایشان می‌فرمودند:

در آن کوران مسائل انقلاب که ظاهراً آن شب آخر بود که دیگر مسائل داشت تمام می‌شد و قضایا داشت فیصله پیدا می‌کرد، آمدند و به ما گفتند: «ما یک فرستنده در اختیار گرفته‌ایم و از یک نقطه می‌توانیم اخبار و مطالب شما را به گوش مردم برسانیم.» فوراً ما حرکت کردیم و آمدیم و به آنجا رفتیم و گفتیم: خب ما چه چیزی بگوییم؟ گفتیم: مطلب انقلاب و اوّلین خبر و اوّلین ایده و مسئله‌ای را که با انظار و با اهداف انقلاب اسلامی ایران مطابق است، در آنجا مطرح کنیم. لذا سرودی در آنجا گذاشتیم ـ که لابد رفقا می‌دانند ـ و بعد کم‌کم مطالب دیگر آمد و خلاصه بحمداللَه این مسئله به پیروزی رسید و مردم مسلمان بر قوای طاغوت، فاتح و غالب آمدند و مسئله فیصله پیدا کرد.

من وقتی این مسئله را شنیدم، به یاد مطلب یکی از بزرگان افتادم که ایشان در همان زمان می‌فرمودند:

چه خوب بود که به‌جای این مطالبی که در همان ابتدای کار منتشر شد، آن مطالب توحیدی و آن کلامی منتشر می‌شد که پیغمبر اکرم هنگام فتح مکّه و هنگام از بین بردن طاغوت و از بین بردن بت‌ها و از بین بردن شرک و کفر، در عاصمۀ عربستان و مرکز و محورِ انتشار اخبار در جزیرةالعرب فرمودند.[[27]](#footnote-27)

هنگامی که سپاه مسلمین آمدند و بر شرک و بر کفر غلبه کردند و بت‌ها را شکستند و توحید را جایگزین شرک کردند و اسلام را جایگزین کفر کردند، در یک‌چنین شرایطی پیغمبر اکرم دستور دادند تا این‌طور ندا کنند و خود حضرت هم آمدند، و داریم که: دست‌ها را به پردۀ کعبه زدند و این کلمات را گفتند:

لا إلهَ إلّا اللَه إلهاً واحدًا و نحن لهُ مسلمون، لا إلهَ إلّا اللَه و لا نعبد إلّا إیّاه، مُخلصینَ له الدّینُ و لو کرهَ المشرکون، لا إله إلّا اللَه وحده، أنجزَ وعدَهُ و نصرَ

عبدَهُ و أعزَّ جُندَهُ و هزمَ الأحزابَ وحدهُ، فله المُلکُ و له الحمدُ، یُحیی و یُمیت، و یُمیتُ و یُحیی، و هو حیٌّ لا یموتُ، بیَدِهِ الخیرُ و هو عَلیٰ کلِّ شی‌ءٍ قدیرٌ.[[28]](#footnote-28)

نگاه کنید و ببینید که پیغمبر چه‌کار دارد می‌کند و چه دارد می‌گوید! او کجاست؟!

لا إله إلّا اللَه و لا نعبدُ إلّا إیّاه... أنجزَ وعدَهُ و نصرَ عبدَهُ و أعزّ جُندَهُ و هَزمَ الأحزابَ وحدهُ؛ «فقط او به‌تنهایی همه را از بین برد!»

ما و شما چه‌کاره هستیم؟! وقتی‌که پیغمبر توحید را جایگزین شرک و بت نمود، ببینید چه دارد می‌گوید؛ ندای توحید دارد سر می‌دهد:

لا إله إلّا اللَه...؛

«فقط تو خدا هستی، فقط حمد اختصاص به تو دارد، فقط کمک از تو برمی‌آید، هیچ وجودی غیر از تو نیست، هیچ تعیّن و هیچ تشخّصی غیر از تو نیست، همۀ کارها به دست توست، سلطنت به دست توست، میراندن و إحیاء به دست توست!»

پیغمبر این شعار را در آن‌موقع داد؛ حالا ما که در یک‌چنین زمانی که طاغوت از بین رفته است، شرک از بین رفته است، کفر از بین رفته است، أیادی استعمار قطع شده‌اند و می‌خواهیم نظام توحید را جایگزین نظام کفر کنیم، باید به‌جای سرودها و به‌جای مسائل کذایی، لا إله إلّا اللَه را پخش کنیم! امّا به‌جای این حرف‌ها، سرود می‌گذاریم!

اینجا است که تفاوت بین انظار و بین افکار، خودش را نشان می‌دهد و در اینجا است که رسیدن به ملاک، خودش را نشان می‌دهد! گفت: «ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!»[[29]](#footnote-29) ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبۡرَةٗ لِّأُوْلِي ٱلۡأَبۡصَٰرِ﴾![[30]](#footnote-30)

###### انحصار طریق شناخت معروف در ادراک ملاکات شریعت یا بیان شخص واصل

لذا برای رسیدن به عرف و رسیدن به معروف: ﴿وَأۡمُرۡ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱنۡهَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾،[[31]](#footnote-31) ﴿يَأۡمُرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَوۡنَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ﴾،[[32]](#footnote-32) باید به این ملاکات رسید؛ اگر خودمان هم نمی‌رسیم، باید از کسی بگیریم که او رسیده باشد! اینجا می‌توانیم مصداق این آیه واقع شویم.

###### تأثیر عرف جاهلی در عداوت و جنگ با حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام

امام سجّاد علیه السّلام راجع به افرادی که برای مصاف با سیّدالشّهدا علیه السّلام آمدند، می‌فرماید:

یَتَقَرّبونَ إلَی اللَه بِدَمِهِ؛[[33]](#footnote-33) «اینها آدم‌هایی بودند که آمده بودند و می‌خواستند به‌واسطۀ از بین بردن امام حسین، به خدا تقرّب پیدا کنند!»

حالا اگر نگوییم همۀ آنها، بعضی از آنها این‌طوری بودند! عرف این است! اگر سر و کار ما با عرف بیفتد، به اینجا می‌رسیم: «یَتَقَرّبونَ إلَی اللَه بِدَمِه!»

###### شکست نقشۀ یزید برای از بین بردن اهل‌بیت رسول خدا

طوری برای مردم شام تبلیغ کرده بودند و طوری مسئله را برای آنها جا انداخته بودند که واقعاً امام حسین علیه السّلام را یک آدم خارجی می‌دیدند! وقتی داشتند اسرا را می‌آوردند، مردم روی کوی و برزن و پشت‌بام می‌رفتند و از پنجره هلهله می‌کشیدند و خنده می‌کردند و کف می‌زدند که: «دارند خارجی‌ها را می‌آورند، و اینها بر امیر المؤمنین یزید خروج کرده‌اند!» حالا احمق‌ها نمی‌دانند که همین امیر المؤمنینِ آنها، کنار گوششان چه کارهایی دارد انجام می‌دهد! آن‌وقت اینها خارجی می‌شوند!

امّا اهل‌بیت چه‌کار کردند؟! مگر اهل‌بیت ساکت نشستند! اصلاً یزید توطئه کرده بود؛ توطئۀ یزید این بود که مجلس و موقعیّت را طوری ترتیب بدهد که اصلاً تمام اهل‌بیت را در همان شام از بین ببرد و مسئله را تمام کند! با آن جلال و آن

موقعیّت و... بیاید و بعد هم تمام اینها را از بین ببرد!

عبداللَه العلائلی در کتاب خود راجع به تاریخ سیّدالشّهدا علیه السّلام می‌نویسد:

تمهید یزید در آن‌موقع به‌نحوی بود که اصلاً آثاری از ائمّه و سیّدالشّهدا دیگر باقی نماند! لذا در وهلۀ اوّل می‌خواست از هر وسیله‌ای برای إرعاب و إسکات اینها استفاده کند و بعد هم اینها را از بین ببرد و قضیّه را تمام کند؛ امّا اینها آمدند و زیر و رو کردند و شام را به‌هم ریختند!

مگر کسی می‌تواند جلوی حضرت زینب را بگیرد؟! دختر امیرالمؤمنین است! مگر کسی می‌تواند حضرت سجّاد را إسکات کند؟! اینها مقام امامت دارند! خلاصه، کار به آنجایی رسید که مسئله علیه یزید تغییر پیدا کرد و یزید که دید چاره‌ای ندارد، شروع به استمالت و دل‌جویی از اهل‌بیت کرد:

من انجام ندادم، من راضی نبودم! خدا پسر مرجانه را لعنت کند، او انجام داد، بدون اذن من بود! (و امثال ذلک).[[34]](#footnote-34)

###### اعتذار یزید از امام سجّاد و خواسته‌های سه‌گانۀ آن‌حضرت

یزید یک روز اهل‌بیت را به مجلسش دعوت کرد و پس از عذرخواهی و اعتذار از مسائلی که اتّفاق افتاده بود، به آنها پیشنهاد کرد:

شما در هر جایی می‌توانید باشید: می‌توانید به مدینه برگردید یا در همین‌جا منزل کنید؛ دیگر اختیار با شما است!

حضرت سجّاد علیه السّلام رو به یزید کردند و فرمودند:

سه خواهش از تو دارم؛ خواهش اوّل اینکه: سر پدر ما را به ما برگردانی! تقاضای دوّم اینکه: آنچه از اموال از ما به نهب و غارت رفته است، به ما بازگردانی! و سوّم اینکه: اگر قصد از بین بردن من را داری، یک نفر را با این اهل‌بیت به مدینه بفرستی!

یزید گفت:

و امّا برگرداندن سر، که محال است. و امّا از اموال، آنچه را که از شما برده‌اند، من به أضعاف مضاعف می‌پردازم!

حضرت فرمودند:

ما از این اموال، منظور مادّی نداریم، بلکه در این اموالی که به سرقت رفته است، لباس‌هایی بوده است که با دست مادرم فاطمۀ زهرا بافته شده بود، و قِلاده و گردنبندی بوده است که به گردن آن حضرت افتاده بوده است!

یزید گفت:

و امّا مطلب سوّم اینکه: خودت این قافله را به مدینه برمی‌گردانی![[35]](#footnote-35)

###### مرثیه‌سرایی نعمان بن بشیر نزد مزار پیغمبر اکرم هنگام بازگشت کاروان اهل‌بیت به مدینه

دستور می‌دهد نعمان بن بشیر بیاید و به‌جای شترهای عاری و برهنه‌ای که در تمام طول این سفر، اهل‌بیت بر آنها سوار شده بودند، کجاوه و هودج درست کنند؛ و دستور می‌دهد افرادی که بر اهل‌بیت احاطه داشتند و سرها را حمل می‌کردند و دائماً چشمشان به اهل‌بیت می‌افتاد، در دورا دور حرکت کنند و از دور، مراقب باشند![[36]](#footnote-36)

به این کیفیّت اهل‌بیت به‌سمت مدینه حرکت می‌کنند. نزدیک مدینه که می‌رسند، حضرت سجّاد بشیر بن جَذلم را طلب می‌کند و می‌فرمایند: «آیا از شعر بهره‌ای داری؟» عرض می‌کند: «بله، یا ابن‌رسول اللَه!» حضرت می‌فرمایند: «پس برو و با اشعار خودت مردم را از آمدن ما باخبر کن!»

بشیر وارد مدینه می‌شود، هرکسی از او سؤال می‌کند که چه خبر است؟ چطور است؟ جوابی نمی‌دهد تا اینکه به قبر پیغمبر اکرم می‌رسد، آنگاه این اشعار را می‌خواند:

«ای اهل مدینه چه نشسته‌اید که اینک اهل‌بیت پیغمبر از راه می‌رسند! مردم مدینه کجا بودید ببینید که بدن پسر پیغمبر را بر روی زمین انداختند و سرش را بر نیزه از این شهر به آن شهر بردند؟!»

تمام مردم مدینه بر سر زنان، حرکت کردند و صدای خود را به «وا محمّداه!» بلند کردند و به طرف بیرون حرکت کردند تا به این قافله رسیدند.[[37]](#footnote-37)

###### فرمایش امام سجّاد در مظلومیّت حضرت سیّدالشّهدا علیهما السّلام

نقل می‌کنند:

محمّد بن حنفیّه خدمت علیّ بن الحسین آمد و صدا زد: «یا ابنَ أخی، أینَ أخی؟! ای پسر برادر، چرا بی‌برادر آمده‌ای؟!»

حضرت می‌فرماید: «یا عَمّاهُ، أتیتُک یتیمًا!... یا لَیتَ کُنتَ حاضرًا حتّیٰ تریٰ أخاکَ کان یَستَغیثُ فلا یُغاثُ، و یَستَعینُ و لا یُعانُ علیهِ!» ”ای عمو، ای کاش در کربلا بودی و برادرت را می‌دیدی که مدام استغاثه می‌نمود و جوابی نمی‌شنید، استعانت می‌نمود و کسی نبود کمکش کند!“

«قتلوه عطشاناً!»[[38]](#footnote-38) [”او را لب تشنه شهید کردند!“]

ألا لعنةُ اللَه علَی القومِ الظّالمینَ، و سیَعلَمُ الّذینَ ظَلموا آلَ محمّدٍ أیَّ مُنقَلَبٍ یَنقَلبونَ!

1. . سوره أعراف (7) آیه 199. [↑](#footnote-ref-1)
2. . سوره آل‌عمران (3) آیه 104. [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره أنعام (6) آیه 116. امام شناسی، ج 2، ص 90:

«اگر از اکثریّت آراء مردم روی زمین پیروی کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند.» [↑](#footnote-ref-3)
4. . سوره إسراء (17) آیه 31. [↑](#footnote-ref-4)
5. . سوره نحل (16) آیه 58 و 59. [↑](#footnote-ref-5)
6. . سوره تکویر (81) آیه 8 و 9. [↑](#footnote-ref-6)
7. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون ظلم و کشتن فرزندان در دوران جاهلیّت رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 164؛ رساله نکاحیّه، ص 27. [↑](#footnote-ref-7)
8. . سوره أنفال (8) آیه 35. [↑](#footnote-ref-8)
9. . مطلع انوار، ج 2، ص 318. [↑](#footnote-ref-9)
10. . الدّرّ المنثور، ج 3، ص 183. [↑](#footnote-ref-10)
11. . سوره نحل (16) آیه 59. [↑](#footnote-ref-11)
12. . الکافی، ج 5، ص 260؛ جامع الأخبار، شعیری، ص 105؛ نهج الفصاحة، ص 707. [↑](#footnote-ref-12)
13. . سوره بقره (2) آیه 25. [↑](#footnote-ref-13)
14. . الکافی، ج 3، ص 228؛ کامل الزیارات، ص 320؛ الأصول الستّة عشر، ص 126؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص 688. [↑](#footnote-ref-14)
15. . مطلع انوار، ج 2، ص 111؛ مهر تابناک، ص 250. [↑](#footnote-ref-15)
16. . نهج البلاغة (عبده)، ج 3، ص 77. [↑](#footnote-ref-16)
17. . رجوع شود به الکافی، ج 2، ص 150 ـ 157. [↑](#footnote-ref-17)
18. . جهت اطّلاع بیشتر از دیدگاه اسلام دربارۀ نوروز، رجوع شود به نوروز در جاهلیّت و اسلام. [↑](#footnote-ref-18)
19. . مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 4، ص 318. [↑](#footnote-ref-19)
20. . جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج 3، ص 248. [↑](#footnote-ref-20)
21. . مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج 4، ص 318. [↑](#footnote-ref-21)
22. . الکافی، ج 5، ص 74. [↑](#footnote-ref-22)
23. . جهت اطّلاع بر متن وصیت‌نامۀ مکتوب حضرت امیر علیه السّلام که در آن لیستی از موقوفات خود را نام برده‌اند، رجوع شود به الکافی، ج 7، ص 49 ـ 52. [↑](#footnote-ref-23)
24. . جهت اطّلاع بیشتر پیرامون وجوب إحیای سنن حسنه و پرهیز از سنن سیّئه رجوع شود به نوروز در جاهلیّت و اسلام، ص 248. [↑](#footnote-ref-24)
25. . سوره إسراء (17) آیه 23. [↑](#footnote-ref-25)
26. . رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج 1، ص 137 ـ 147. [↑](#footnote-ref-26)
27. . مهرفروزان، ص 140. [↑](#footnote-ref-27)
28. . علل الشّرائع، ج 2، ص 360، با قدری اختلاف؛ مصباح المتهجّد، ج 1، ص 50. [↑](#footnote-ref-28)
29. . دیوان حافظ، (پژمان)، غزل 5. [↑](#footnote-ref-29)
30. . سوره آل‌عمران (3) آیه 13. [↑](#footnote-ref-30)
31. . سوره لقمان (31) آیه 17. [↑](#footnote-ref-31)
32. . سوره آل‌عمران (3) آیه 104. [↑](#footnote-ref-32)
33. . الأمالی، شیخ صدوق، ص 462: «کلٌّ یَتقرّبُ إلَی اللَهِ عزّوجلّ بِدَمِهِ.» [↑](#footnote-ref-33)
34. . تاریخ الطبری، ج 5، ص 506؛ البدایة و النهایة، ابن‌کثیر، ج 8، ص 232. [↑](#footnote-ref-34)
35. . اللهوف، ص 194. [↑](#footnote-ref-35)
36. . وقعة الطفّ، ص 272. [↑](#footnote-ref-36)
37. . اللهوف، ص 198. [↑](#footnote-ref-37)
38. . ناسخ التّواریخ، مجلّدات سیّدالشّهدا علیه السّلام، ج 3، ص 177. [↑](#footnote-ref-38)